

متن پرسش

با عرض سلام: استاد ببخشید به صورت تئوری شنیدم که امامان معصوم و بزرگان تعلق به عزیزان خود نداشتن مثلا بزرگی بودن که حتی کلاس درس و مجلس شادی رو به خاطر فوت بچه شون کنسل نکردن. از طرف دیگه میگن علاقه ی اونها (اهل بیت و بزرگان) به عزیزانشون بیشتر از علاقه ی ما به عزیزانمان است. استاد اینایی که گفتم فقط در حد چند جمله هست که شنیدم و تکرار کردم و متأسفانه معنی اش رو اصلا متوجه نمیشم. هم معنیش برام مبهمه و هم کاربردش. چون من دقیقا به همون اندازه که شوهرم رو دوست داشته باشم به همون اندازه هم بهش احساس وابستگی و تعلق می کنم. چه جوری میتونم هم زمان «عدم تعلق و دل نبستن» رو با «علاقه داشتن» جمع کنم؟ وقتی می خواهم تعلق نداشته باشم، علاقه ام به صفر میرسه و اگه بخوام علاقه داشته باشم، دل میبندم بهش که تعلق ایجاد میشه. استاد واقعا قلبم وسط زمین و هوا و معلق هست. نمیدونه دل بنده یا دل نبنده. قلبم هی کش میاد وسط دل بستن و دل نبستن، وسط علاقه داشتن و علاقه نداشتن. یاد اون حرفاتون تو مباحث معاد افتادم که فرمودین فشار قبر و برزخ، کش اومدن نفس انسانه به خاطر تعلقاتش. من دقیقا هی قلبم کش میاد و جمع میشه عین یه فنر یا کش که هی باز و بسته کنن و باهاش بازی کنن. الآن واقعا نمیدونم تکلیفم با خودم چیه ممنون میشم منو به لحاظ «تئوری» و «عملی» روشنم کنید و معنی اون جملاتی که اول گفتم رو بفرمایین. منتظر راهنمایی شما هستم. با تشکر.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی تعلقات خود را تصحیح کنیم و در نسبت با ایده‌ی متعالی خود به آن تعلقات بنگریم؛ در اوج محبت به آن‌ها متوجه هستیم که حجابِ نظر به افق متعالی ما نگردند. همسر انسان مثل همه‌ی آیات عالم، منظرِ گشوده‌ی هستی است تا انسان تعلق خود را که در ذاتش نهفته است، بارور کند و شکل دهد. زیرا انسان نمی‌تواند بی‌تعلق باشد و گرنه گرفتار روحیه‌ی انتزاعی می‌شود که کویر بی‌لاله‌ای است و نمی‌تواند بت‌پرست باشد و از گشودگی حضور خدا در همه‌ی عالم محروم گردد و «توحید» یعنی همین که ببیند خداوند چگونه با مظاهر طبیعی خود با ما سخن می‌گوید و از این جهت، هم آن مظاهر دوست‌داشتنی‌اند و هم محبوب اصلی ما را در حجاب نمی‌برند. موفق باشید